

تاملاتی نقادانه درباره مبانی نظری مرکز مشاوره انشاء

حامد صفایی پور^۱

شهریور ۹۴

اشاره: بخش اصلی این نوشته را در سال ۹۱ نوشتم و بر روی [سایت پیشانی](#) منتشر کردم. امروز (۹۴، ۶، ۵) در [سایت مهران](#) یک مصاحبه با آقای حجه الاسلام میرزایی دیدم ([اینجا](#)) که رونمایی روشن تری از دعاوی ایشان و [مرکز انشاء](#) درباره علم اسلامی، روان شناسی و انسان شناسی اسلامی را شامل می شد. خوشحال شدم چراکه همواره از وضوح و صراحت، به خصوص در مسایل معرفتی و به میدان آمدن بی حواشی دیدگاه ها خرسند می شوم. فرصت نداشتم حرفهای جدید جناب میرزایی را به تفصیل مورد بررسی قرار دهم اما بد ندیدم همان یادداشت قبلی را با ویرایش جدیدی که از برخی از دعاوی اخیر ایشان تاثیر گرفته است، بازنویسی و منتشر نمایم. این یادداشت را «تاملاتی نقادانه درباره مبانی نظری مرکز مشاوره انشاء» نام داده ام.

۰- مقدمه:

بهار ۹۱ در نشست ماهانه «حکمت سرا» شنونده عرایض روحانی محترم، جناب آقای میرزایی بودم. ایشان ادعاهایی را درباره «فساد ذاتی علوم انسانی» و خبر تاسیس دانش خالص «انسان شناسی اسلامی» مطرح کردند. می خواهم در این یادداشت «تاملاتی نقادانه» را درباره مضمون اینگونه دعاوی مطرح نمایم. البته در این راه یک مانع غیرقابل حذف وجود دارد و آن اینکه شرط لازم در بررسی دقیق و همه جانبه هر نظر یا نظریه وجود مکتوبات صریح، مستند و مستدل مدعی است، که هم اکنون وجود ندارد. از این رو از عبارت «تاملات نقادانه» به جای واژه «نقد»، «موضع گیری» یا «مخالفت» استفاده می کنم.

با این حال در همین ابتدای امر، سوالی ذهن را درگیر می کند. میرزایی در این مصاحبه در پاسخ به آخرین سوال می گوید:

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه علم، دانشگاه تربیت مدرس تهران. safaeipour@yahoo.com

- «مصاحبه گر: عنوان سوال آخر چه تعداد روانشناس اسلامی پرورش داده‌اید؟»

به اندازه‌ای پرورش داده‌ایم که امروز قادریم یک حوزه علمیه تاسیس کنیم که افرادی را بگیرد و چهار سال بعد، طبیب و روانپزشک و روانشناس اسلامی تحویل جامعه بدهد یعنی استاد و متون درسی این کار آماده است و یک قدم آخر مانده است که بزرگان مملکت باید بردارند.»

اما از طرف دیگر در پاسخ به سوال دیگری - در همین مصاحبه - می گوید:

- «مصاحبه گر: آیا اسناد پشتیبان از الگوی تولیدی خود تهیه کرده‌اید؟»

اسنادی در قالب فیش تهیه کرده‌ایم ولی هنوز به صورت یک کتاب در نیاورده‌ایم.

سوال اینجاست چرا تا امروز از آن همه «اسناد و متون درسی» که قابلیت تاسیس یک حوزه علمیه با توانایی تربیت چهار ساله «طبیب و روانپزشک و روان شناسی اسلامی» را دارد، یک مقاله در نیامده است؟ (به فرضیه های ممکن در پاسخ به این پرسش نمی پردازم).

به این پرسش نخست پرسش دیگری نیز افزوده می شود و آن اینکه که چگونه باید با نظریه میرزایی درباره مفهوم نقد کنار آمد؟ از نظر وی، شخصیت ناقد - «کسی که می خواهد نقد کند» - از «نقد» مهمتر است و به زبان ساده، اگر کسی اهلیت و آشنایی با علوم چه و چه را نداشته باشد، نمی تواند نقد درخوری درباره نظریات ایشان ارایه کند.. البته که این حرف در یک نگاه کلی درست است، اما خواننده گرامی این نوشته لازم است توجه نماید که همین علوم چه و چه هم به احتمالاً قوی در نزد میرزایی تعریفی بدیع و غالباً متفاوت با تعاریف موجود دارد، و مشخص نیست که چشم مادر گیتی به این زودی ها بتواند، به زیارت چنین ناقدی که ایشان از خداوند طلب می کنند، روشن شود. به احتمال قوی، نتیجه حرف ایشان این است که چون کسانی که به قول ایشان، «هم زمان توانایی تحقیق نقلی، عقلی، شهودی و تجربی داشته باشند و در فضای روان شناسی اسلامی کار کرده باشند...» وجود ندارند، فقط خودشان می توانند خودشان را بررسی کنند و بقیه دانش پروران که این سیر عقلی، عرفانی، و علمی را طی نکرده اند، بهتر است در هنگام تلاوت نظریات ایشان، گوش فرا دهند، باشد که هدایت شوند.

من از بررسی این نکته (هم) در اخلاق نقد می گذرم و به تاملاتی نقادانه درباره فرمایشات ایشان وارد می شوم. هدفم را هم خودم می گویم: من این یادداشت کوتاه را نوشته ام تا ایشان و دوستان و مخاطبان همراهشان را به «تواضع عقلی» بیشتر و توجه به «اخلاقیات اندیشیدن» دعوت کنم و امیدوارم ایشان با حسن ظن و سعه صدری که از یک روحانی علوم دینی انتظار می رود، درباره انتقادهای مطرح شده بیاندیشند و پاسخ های خود را به سمع و نظر منتقدان و طرفداران خود - حتماً به صورت مکتوب - برسانند.

۱- بیان دعاوی

شش ادعای اصلی آقای میرزایی در سخنرانی نشست مجموعه «حکمت سرا» (بهار ۹۱) چنین اند:

۱-۱- با استناد به احادیث و آیات قرآن کریم روشن می شود: معرفت نفس از سودمترین دانش هاست. و مطالعه خویشتن بر مطالعه هر علمی رجحان دارد. (درباره این بحثی ندارم).

۱-۲- علوم طبیعی علمی خنثی هستند و مطالعه آنها دخل چندانی در معرفت و دینداری ما ندارد.

۱-۳- علوم انسانی (غربی) ذاتا فاسد است. (البته ایشان در سخنرانی خود نیازی نمی دیدند، پسوند «غربی» را بیان کنند، منتها با توجه با قرائن و شواهد منظور ایشان احتمالا منظور همین بوده است. و اگر نبوده ...، در اینباره در بخش ۲-۲ اشاراتی کرده ام).

۱-۴- رهبر انقلاب در سفر خود به قم هم همین موضع را داشته اند و در جمع طلاب گفته اند: علوم انسانی ذاتا فاسد است.

۱-۵- این جمله رهبری حجت ماست در اینکه اعتباری برای علوم انسانی رایج در دانشگاه ها قائل نشویم.

۱-۶- ما طرحی نوشته ایم و نقشه ای فراهم آورده ایم درباره انسان که «برگرفته» از روایات، و فلسفه صدرایی است (این ادعا در مصاحبه اخیر است)- و این طرح ما (انسان شناسی اسلامی) صد در صد اسلامی است. (در مصاحبه: «الگو و روش ما نیز... در اندازه ظرفیت ذهن و توان خودمان، جرعه ای از حکمت صدرایی را فرا گرفتیم و در ادامه ...». متاسفانه بنده نمی دانم عبارت «جرعه نوشی از حکمت صدرایی» را به چه نحو تاثیر یک نظریه از یک نگره فلسفی تعبیر کنم از اینرو از همان اصطلاح معمول «برگرفته» استفاده کردم).

۲- تاملات نقادانه:

۲-۱- تاملاتی نقادانه درباره ادعای «علوم طبیعی علمی خنثی هستند».

دفاع از خنثی بودن علوم طبیعی آن اندازه که میرزایی گمان می کند ساده نیست. نظریات بسیاری هستند که نشان می دهند عوامل بسیاری در تلقی علمی ما از جهان موثراند و تعریف علم را به چیزی که به طور مستقیم کاشف واقعیت استبر نمی تابند (دیدگاه انتی-رنالیستی درباره علم). فعلا، تنها، ادعای من در مقابل ادعای مطرح شده این است که اثبات خنثی بودن علوم طبیعی نیز دشوار و پر دردسر است. نمایش دلایل افرادی که به خنثی بودن علوم طبیعی معتقدند خارج از استطاعت این نوشتار است، آنچه مهم است این است که بر اساس این ادعا-که علوم طبیعی هم خنثی نیستند- روح کلی حاکم بر دعاوی میرزایی درباره خالی نبودن علوم انسانی از ارزشها و جهان بینی فلسفی اندیشمندان تایید می شود. اگر برآن باشیم که حتی علوم طبیعی هم خالی از وساطت و رنگ پیش فرض ها و ذهنیت دانشمندان و نهاد های اجتماعی نباشد، بدیهی است که وضعیت علوم انسانی از این جهت بغرنج تر است و وابستگی آنها به پیش فرض های انسانی و اجتماعی و فلسفی پُر واضح خواهد بود.

با این همه، نکته مهمی که در حاشیه این توجهات نیازمند دقت است این است که: ختشی بودن علوم طبیعی در کشور ما «فرض» می شود و در دنیای غرب «بحث». چرا که استفاده از دستاوردهای علوم طبیعی در شبیه سازی و پزشکی جدید- مواردی مثل «رَحم اجاره ای و رَحم مصنوعی» در کشور ما با فتاوی فقها، حل و فصل می شود، اما در کشورهای غربی- که چنین مرجعیتی و اقتداری برای نهاد دین وجود ندارد- برای حل و فصل آنها به هزاران سطر استدلال فلسفی و اخلاقی نیاز است. برای مثال اخیرا مقاله ای را می خواندم که درباره اخلاقی بودن و یا اخلاقی نبودن آزمایش های پزشکی بر روی میمون ها بحث می کرد. نویسنده می پرسید: آیا انجام آزمایش های پزشکی بر روی موجودی که قریب ۹۸ درصد کروموزم هایش با انسان مشترک است، کاری اخلاقی است؟ باید به وقت خود و به تفصیل به این پرسش پرداخت که چرا در کشور ما سخنی درباره اسلامی شدن دانش شبیه سازی و دانش هسته ای به میان نمی آید؟ و بر اساس کدام فلسفه و نظریه اخلاقی مصرح، علوم طبیعی و تکنیک های برخاسته از آن به کار گرفته می شوند؟

البته روشن است که ماجرای علم و تکنولوژی متفاوت است. من از این ادعا دفاع می کنم که حتی با فرض ختشی بودن علوم طبیعی نمی توان از ختشی بودن تکنولوژی دفاع کرد. تکنولوژی دربردارنده حضور علت فاعلی است. ذهنیت انسان است که به تکنولوژی شکل می دهد. از نظر من سخن گفتن از تکنولوژی اسلامی و غربی کاملا معنادار است چراکه در تکنولوژی اراده انسان به ابزار تحمیل شده است و از اینرو علم و تکنولوژی از این جهت با یکدیگر متفاوت اند.

۲-۲- تاملات نقادانه درباره ادعای «فساد ذاتی علوم انسانی»

اگر قید «غربی» در عبارت فوق لحاظ نشود (همان بیانی که میرزایی دارد)، و ادعا شود: علوم انسانی ذاتا فاسد است، لازمه این ادعا نوعی بد بینی حداکثری به مبداء عقل بشری، و در ادامه، خوش بینی حداکثری به مبداء نقل، در خبردادن از واقعیت است (مَحکمی واقع بودن). (احتمالا) استدلال همراه با این مُدعا هم این است که چون علوم انسانی رهاورد عقل بشری است و عقل بشری خطاپذیر است، -خاصه آنکه عقل تولیدکننده علوم انسانی جدید، غربی است و عقل غربی هم مستقل از وحی و دیانت، در عالم نظر کرده است، پس فرآورده چنین پردازشگر معیوبی نمی تواند صادق باشد، بلکه باید گفت که از این پردازشگر ناقص، جز «فساد» بر نمی آید. و (احتمالا)- اگر ادعای گوینده متواضعانه باشد- باید اذعان داشت که اگر همین عقل غربی در برابر وحی سر تسلیم فرود بیاورد و در نسبت با آن بیاندیشد، نتایج آن مفید و صواب خواهد بود. (شاید هم ادعای میرزایی این باشد که فرآورده های عقل غربی با هیچ غسل تعمیدی پاک و قابل استفاده نمی شود).

در سنجش این اظهار نظر تنها سه تامل نقادانه را به اجمال بیان می کنم.

نخست توجه می دهیم که پیامد این حرف این است که علم ریاضیات، علم منطق،... علم اصول فقه، علم رجال، علم تفسیر، علم بلاغت، علم اللغه و بسیاری از علوم رسمی حوزه های علمیه که در شکل گیری، و روش های آنها عقل بشری - به هر روی - مدخلیت دارد، ذاتا فاسد است. به دو دلیل: یکی اینکه علی الادعا، عقل مستقل بشری از اساس نمی تواند هیچ مائده ناب و مبارکی داشته باشد و بنابراین فی المثل در شکل گیری

علم اللغه که عقل بشری، «دخالَتِ تاسیسی» داشته است فساد وجود دارد. در فراورده های دیگری از عقل بشری نیز همچون فلسفه صدرایی، ریشه های پررنگی از علوم غربی یونانی و آثار ارسطو، افلاطون و فلوطین، وجود دارد و از اینرو تکلیف آن هم روشن است. (برای سنجیدن این ادعا، بنگرید: *انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی*، دلایسی اولیری، ترجمه احمد آرام، نشر جهاد دانشگاهی، و بسیاری از کتابهای دیگر با رویکردهای متفاوت به این مسئله).

آیا کسی ادعا می کند که علم اصول فقه را مستقیماً احادیث ساخته اند؟، و عقل بشری در آن مدخلتی ندارد؟ یا ادعا می کند عقل بشری در آن مدخلیتی دارد، اما این عقل به امضاء شارع (خداوند) رسیده است و مدخلیت آن در استنباط احکام الهی با تایید الهی است؟ اگر دومی را ادعا کند و مثلاً بگوید: در اینجا مواد اندیشه، توسط وحی ارایه شده است و عقل تنها در صورت بندی و قالب بندی آنها موثر بوده است، یا ادعا کند القا کلیات توسط دین بوده و عقل در شکل گیری مَفَصَّلات آن دخالت داشته است، بازهم مشکلی حل نمی شود بلکه این ادعا خود موید عقلانی-بشری بودن علم اصول فقه و فقه اللغه است و براستی اگر چنین نبود این همه بحث و مجادله تاریخی علمای اسلامی در روشها و فنون این بحث چگونه قابل توجیه است؟ آیا تفاوت فتاوی علمای و مفسران و فقهای دین در استنباط احکام الهی تقابل وحی با وحی است؟! ادعای روشن من این است که: عقل بشری روش های اصول فقه را ساخته است، و مواد یک علم نمی تواند آن را اسلامی (و یا غیر اسلامی) کند. ذاتا فاسد بودن علوم انسانی، ذاتا فاسد بودن رهاورد عقل است. و اگر کسی ناشیانه این ادعا را مطرح کند، - اگر (!) - یکی «بر سر شاخ» است که «بُن می بُرد».

اما اگر بگویند که مراد، تنها علوم انسانی غربی مستقل از وحی است، و اگر این عقل بشری در نسبت با وحی اندیشه کند، فرآورده آن پاگ و طاهر خواهد بود، بازهم ده ها پرسش جدی در میان خواهد بود. من در اینجا تنها به سه پرسش اشاره می کنم:

پرسش اول: «غربی» یعنی چه؟

اولاً، معنای «غربی» در عبارت «علوم انسانی غربی» چیست؟ چرا کل نظریات غرب از چند قرن قبل از میلاد مسیح تا امروز در یک کاسه ریخته شده است و به آنها یک نام و یک هویت داده شده است؟ یک جنبه دم دستی در توجه به اهمیت این پرسش اینجاست که اولاً بسیاری از این نظریات غربی خود در سایه نقد دیگر نظریات غربی ساخته شده اند، مشخص نیست چگونه و با چه شاخصی این نظریات، دوباره در درون یک بسته قرار می گیرند؟ لابد به این دلیل که روحیه حاکم بر آنها همچنان حفظ شده است. و مثلاً - به بیان میرزایی - نمره هر دو این نظریات، در توجه به ساحت روح انسان کمتر از ۵ است؟ حتی با این فرض هم، بر ایشان است که نشان دهد نمره ۷ و ۸ و ۹ را کدام نظریه گرفته اند؟ و در آنها چه روحیه وجود دارد که در نظریات غربی نبوده است. این را نشان بدهد و نه اینکه یک ادعا را به زبان های مختلف تکرار کند.

پرسش دوم: چرا «غربی»، غیر دینی است؟

در ادامه نکته قبل، این فرض که تفکر غربی دینی نیست چالش برانگیز است. چرا برآیند که تفکر غربی غیر دینی است؟ از اتفاق، هم به دلایل معرفتی و هم به دلایل روان شناختی، و هم به دلایل تاریخی این ادعا نیز توجیهات جدی و قدرتمندی دارد که حتی با دیدگاه ذات‌گرایانه درباره غرب هم، بهترین تبیین بر توضیح چگونگی ایجاد «ذات» مدرن غرب ایجاد یک فهم و تفسیر دینی جدید و متفاوت از جهان است. (برای نمونه بنگرید: فلسفه روشنگری، ارنست کاسیرر، ترجمه یدالله موقن، نشر چشمه، همچنین: نیچه و مسیحیت، اثر یاسپرس، ترجمه عزت الله فولادوند، نشر ماهی). اگر ادعای این اندیشمندان درست باشد، حدس دیگری تقویت می شود و آن اینکه ساختن هویت غربی برای «آن‌ها»، و ساختن هویت دینی برای «ما» تنها جنبه معرفتی ندارد بلکه به یک نیاز انسان‌های متوسط الحال دینی بر می گردد که نیاز دارند گاهی، به دلایل و علل متنوع، هویتی در بیرون - و نه در درون - برای خود دست و پا کنند و برای این «ساختن خود در سایه «دیگری»»، یکی از ساده ترین راه ها طرح تقابلی هویت هاست. (توجه فرمایید که من ادعا نمی کنم تبیین فوق، دربردارنده همه حقیقت است اما ادعا می کنم که دربردارنده بخشی از حقیقت است.)

اینکه نظریاتی سکولار (دین پیرایانه) در غرب وجود دارد و بر مبنای آن روان شناسی و جامعه شناسی و انسان شناسی خاصی قوام یافته است یک حرف است و اینکه جریان تفکر غربی غیر دینی است حرف دیگر. من منتقد ادعای دوم هستم. و در صورت لزوم نشان خواهم داد که چقدر نظریات غیر دینی در تاریخ دینی ما تولید شده است که رنگ و لعاب دینی داشته است؛ آیا نظریات غزالی و صدرا درباره «شخصیت زن» دینی است؟ چرا این نظریات غلط اقتصادی و سیاسی و روان شناختی ما را غیر دینی نمی کند، اما غرب را غیر دینی می کند؟ این نکته ای است که پاسخ آن تا امروز بر نگارنده مشخص نشده است.

پرسش سوم: چه چیز یک نظریه را دینی می کند؟

مشتاق و منتظرم تا پاسخ مدعیان تولید علم دینی را در عبور از مسئله «فهم خالص وحی» بشنویم. شما چگونه از مسئله فهم در خواندن وحی تاریخی عبور می کنید؟ و از کجا «به یقین» می دانید که فهم تان از وحی، مطابق مراد باری تعالی است و وقتی پای فهم به میان می آید چگونه ممکن است پای انسان وسط نیاید و باران وحی در کوچه پس کوچه های عقل و فهم تاریخی بشر گل آلود نشود؟ من واقعا مشتاقم این نظریه شهودی آقای میرزایی را در قالب مقاله ای با همین نام بخوانم. این پاسخ رایج و تکرار شده به این پرسش که: ملاک اسلامیت فراورده های عقل بشری این است که با فراورده های اسلامی در تضاد و تناقض نباشد، به خوبی نقد شده است و یکی از نقدهای آن هم این است که اگر قرار باشد معیار اسلامیت «ما عبد به الرحمن و کتسب به الجنان» باشد، کل پرونده علوم انسانی با هر پسوندی، چه غربی و چه دینی، در مقام اثبات، تعطیل است. این تعریف از علم اسلامی تعریف به غایت است حال آنکه عقل در علم و علوم انسانی عقل معطوف به روش است. مگر ما از قبل می دانیم که مثلا نظریات روان درمانی مرکز انشاء-اگر چنین نظریاتی وجود داشته باشد- به بهشت رفتن مراجعین ختم می شود یا جهنم رفتن؟ از کجا معلوم است که مثلا این روش مرکز انشاء یک سری آدم لجوج و ستیزه جوی درس نخوانده تربیت نکنند که حتی یکی از آنها را هم (متاسفانه) به بهشت نمی رود؟ «تعریف به غایت» و «وقوف بعد از عمل»، به چه کار تولید یک نظریه می آید؟

بر اساس نقدهای دکتر خسرو باقری - برای نمونه بنگرید: حساب علم دینی در انگاره «هندسه معرفت دینی؛ بررسی انگاره علامه جوادی آملی (اینجا) این نظریات تنها به کار رفع برخی تناقضات علم و دین می آیند و ابداً قدرت تاسیسی - تاسیس علم دینی - ندارند، حضور عقل در اینگونه نظریات صرفاً جنبه تنبیهی و اگر کمی بخواهم ژورنالیستی بیان کنیم، جنبه تشریفاتی دارد که بود و نبودش فرق چندانی نمی کند. یعنی با این تلقی از عقل، به لحاظ نظری، تنها یک گام تا «اخباری گری اشعری» و تکنولوژی آن، یعنی «داعشی گری» فاصله وجود دارد.

۲-۳- تاملات نقادانه درباره ادعای چهارم و پنجم: آیا رهبری گفته اند: علوم انسانی ذاتاً فاسد است؟ و اگر گفته اند، چه منظوری دارند؟

بیان رهبر انقلاب این است:

« ... اینکه بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانش‌های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رائج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رائج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت میشوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند. ... ». (در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم ۱۳۸۹/۷/۲۹)

این فرمایشات رهبر انقلاب را پیام فضلی نژاد چنین بازتولید کرده است، که بیان میرزایی به آن شبیه است:

« اگر به سفر رهبر معظم انقلاب به قم دقت کنید می‌فرمایند: بعضی از این مبانی سکولار در حوزه علوم انسانی ذاتاً مسموم است. » (منبع اینجا).

توجه می‌کنید که حتی فضلی نژاد نیز جمله رهبری را با قید «بعضی» و چندین قید محدود کننده دیگر نقل قول کرده است. درباره انطباق فرمایش رهبر انقلاب با جمله آقای میرزایی و فضلی نژاد قضاوت با خوانندگان است.

درباره این پرسش که چگونه می‌توان بر اساس این بیانات رهبری فساد مطلق را به نظریات غرب نسبت داد، و سپس با یک جهش ساده، از بالای میلیون‌ها مقاله و کتاب و تلاش فکری غرب در علوم انسانی تجربی و غیر تجربی، جهید و آن‌گاه بدون داشتن حتی یک مقاله قابل استناد، بر منبر وعظ و ارشاد نه تنها عالمان، بلکه «علم روان‌شناسی» نشست، و آدم و عالم را از کشف بزرگ خود با خبر کرد، قضاوت من در درونمایه این یادداشت مشخص است.

به علاوه، از اساس توجه به این نکته که نظرات تربیتی و سیاستگذارانه رهبری در جایگاه کلان تئوری‌های راهبردی، که مَفْصَلات آن مشخص نیست و لازم است توسط دانش‌پروران تبیین، و توسط مدیران تفهیم و

توسط مجریان و کارشناسان اجرا شود، و در آن طبیعی است که استلزامات نظری و عملی با دقت کافی برای عمل، دیده نشده است، چگونه می تواند با عنوان یک استناد- در در جایگاه «برهان» قرار گیرد، محل تامل است. اینچنین استناداتی به جای استدلال از افراد فلسفه خوانده و شنیده، انتظار نمی رود.

۴- نقد اخلاقی این ادعا که «یافته های ما صد درصد اسلامی است».

دوست طلبه ما ادعا می کند که آنچه در طی مطالعات بسیار بر او روشن شده و آن را یک «انسان شناسی اسلامی» نام نهاده است، مطلبی است صد درصد اسلامی و به دور از ناخالصی. طبیعتاً از آنجا که هنوز استناد و استدلال های این دعاوی منتشر نشده است و تنها در سینه مدعیان آن وجود دارد، و البته، در عرصه عمل، و بر اساس آن، یک مرکز مشاوره هم تاسیس شده، و این قدرت را دارد تا حوزه علمیه هم تاسیس کند، نه صاحب این قلم، و نه هیچ دیّار دیگری، جز از راه شاید و اما و اگر، نمی تواند نقد کاملی بر آن وارد کند، و اگر از سر اشتباه چنین کاری بکند، (احتمالاً) اگر متهم نشود که اهلیت انجام این کار نداشته است، متهم می شود که مطلب را درست نفهمیده یا دچار سوء برداشت شده است و بنابراین، همه زحمات ناقد بی چاره به باد هوا می رود! پس من این اشتباه را نمی کنم و درباره صحت و سقم این بیانات موضعی نمی گیرم. بلکه، تنها به چنین ادعایی، جدای از صادق یا کاذب بودن آن، یک نقد اخلاقی مطرح می کنم.

این استدلال که یافته من، صد درصد اسلامی است استدلالی است قدرتمند؛ آن قدر قدرتمند که با آن می توان در مقابل امام عصر(سلام الله) هم ایستاد. چه رسد به یک دانشجوی کم سواد علوم انسانی مثل من. حتماً شنیده اید که در هنگام ظهور امام عصر (س) برخی با دلایل دینی در برابر امام عصر(س) می ایستند، یعنی آنقدر خود را حق می دانند که او را «حق» نمی بینند و می خواهند او را با مقیاس خود، راست کنند نه اینکه با مقیاس او راست شوند. از اینرو من از رنگ و بوی غالب استدلالهایی که در ابتدایش کلمانی مثل «صد درصد» باشد و احکام مطلق صادر کند در هراس و دل نگرانم. این نقد اخلاقی من بر ششمین ادعای سخنران محترم است.

یادداشت من با اعلام آمادگی برای دریافت نقدهای مکتوب به نوشته ام، و دعوت آقای میرزایی و مرکز مشاوره انشاء به تواضع عقلی بیشتر در بیان دعاوی خود پایان می یابد.

۵ شهریور ۱۳۹۴

اصفهان

«انتشار کامل» یا «استناد» به این مقاله فقط با ذکر منبع بلامانع است:

- صفایی پور، حامد. (۱۳۹۴). تاملاتی نقادانه درباره مبانی نظری مرکز مشاوره انشاء (در اصفهان)، انتشار در وبلاگ پیشانی (pishani.blog.ir)، شهریور ۹۴.